

مشروطیت، سلطانیسم و مشروعبیت

سعید حجاریان

نامه، ش ۴۰، نیمه مرداد ۸۴

چکیده: نویسنده در این مقاله با بررسی تحولات ایران در اواخر قاجاریه و ایران پس از جنگ تحمیلی، با دو رویکرد نمادگرایی و ساختارگرایی، معتقد است، در اثر پیدایش دو شیوه تولید (فئودالی و ماقبل فئودالی) در قاجاریه و دو شیوه تولید (سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری) پس از جنگ تحمیلی، دو نوع منبع مشروعبیت نیز پدید آمد، که پیامد آن در دوره اول، انقلاب مشروطیت ایران بود. وی معتقد است شرایط امروز همان شرایط دوران مشروطه است. بنابراین امروز راه توسعه سیاسی در ایران، استفاده از الگوی «فشار از پایین، چانه زنی در بالا» است، که بخش اول آن، برگرفته از تجربه انقلاب اسلامی و بخش دوم آن، برگرفته از تجربه انقلاب مشروطه است.

نویسنده مقاله، خود را با این سؤالات آغاز می‌کند: عصر مشروطه کی تمام شده است؟ آیا این احتمال وجود دارد که، ما هنوز در عصر مشروطه به سر ببریم و بنابراین باید وظایف و تکالیف ناتمام این دوره را کماکان به دوش بکشیم؟ وی برای پاسخ به این سؤال به نقطه آغاز مشروطه اشاره می‌کند و معتقد است، تحلیل اوضاع ایران در اواخر قاجاریه با نگاه نمادگرایان نشان می‌دهد که، یک عنصر فئودالی وارد ساخت قدرت موسوم به استبداد شرقی شد. به این معنا که، بر اثر گسترش دستگاه دیوان‌سالاری شخصی پادشاه (چه لشکری و چه کشوری)، دیگر خزانه کشور پاسخ‌گوی جیره و مواجب این دستگاه عریض و طویل نبود؛ لذا به جای آن، زمین‌های خالصه را به مالکیت دیوانیان و امیران درآورد یا ایالاتی به آنان هبه

بازتاب اندیشه ۶۹

۲۶

مشروطیت،
سلطانیسم و
مشروعبیت

نمود. به همین جهت در اواخر دوره قاجاریه، یک طبقه فئودال پدید آمد، که نیرویی قدرتمند، علیه سلطنت بود. بررسی اوضاع ایران، از نگاه ساختارگرایان نیز نشان می‌دهد، بر اثر تحولات جهانی، نوعی بازتولید دوگانه در دولت ایران به وجود آمد. در کنار تولید شبانکارگی و هیدرولیک و بعضی اشکال غارت‌گرانه (ماقبل فئودالی)، شیوه تولید فئودالی و بورژوازی کمپرادور، به وجود آمد. لذا در شیوه معیشت، دوگانگی پیدا شد. این دوگانگی در ذهن، بازتاب پیدا کرد و به لحاظ سیاسی، دچار نوعی بازتولید منابع دوگانه مشروعیت شدیم: ۱. یک پایه آن، خود را ظل الله می‌دانست و قائل به حق الهی پادشاهی بود. ۲. یک پایه خود را، نماینده اصناف و مردم و کسانی که سابق از آنها نام برده شد دانستند. ظهور این منابع دوگانه مشروعیت همراه با برخی عوامل جانبی، دیگر موجب آغاز انقلاب مشروع شد. وی معتقد است، در گذار از سنت به تجدد، هر جا که قدرت مردم محدود بوده و با موانع ناشی از خودکامگی پادشاه برخورد می‌کرده است؛ مبارزه‌ای کم‌شدت اما طولانی‌مدت، جریان یافته است، که مرحله به مرحله، قدرت مطلقه شاه را محدود نموده و نهادهای مردمی را کسب نموده است.

وی در پاسخ به این سؤال که، چرا به یکباره پروژه جمهوریت، در دستور کار پدران ما قرار نگرفت، می‌نویسد: اولاً جمهور در کار نبود که به صحنه بیاید؛ چون نه بورژوازی صنعتی، نه طبقه کارگر، نه طبقه متوسط جدید هیچ‌کدام وجود خارجی نداشتند. ثانیاً کسانی که برای مشروعیت تلاش می‌کردند، عمدتاً از انقلاب‌گرایان و دارای منافع بودند که، با وجود شاه تأمین می‌شد. بعدها نیز با ظهور کمالیسم و تأسیس جمهوری آینه ایست (و نه سکولار) در ترکیه، نوعی پس‌زنش در ایران نسبت به جمهوری پدید آمد، به طوری که ایده جمهوری‌خواهی رضاخانی با شکست مواجه شد. اما با گذشت صد سال و فراموش شدن آوازه جمهوری‌خواهی، امام خمینی آن را در پاریس دوباره به عنوان فرم رژیم ایران مطرح کرد. وی با ذکر مقدمات فوق به طرح دو سؤال می‌پردازد:

۱. اگر ادعا کنیم خواسته شیخ فضل‌الله نوری، مشروطه مشروع بود؛ آیا می‌توان گفت با طرح مجدد جمهوریت توسط امام خمینی علیه‌السلام، همان ایده مشروطه مشروع و متناظراً تبدیل به جمهوری اسلامی شد؟

۲. اگر بگوییم که بعد از انقلاب مشروطه، رژیم ایران، سلطنت مشروطه مشروع بوده است (چون ایده شیخ فضل‌الله مبنی بر نظارت پنج‌نظر از فقها بر مصوبات مجلس، به نوعی

در قانون اساسی گنجانده شد). بنابراین سه عنصر در این رژیم به هم ممزوجند: سلطان (سلطنت)، مردم (مشروطه) و نهاد دین (مشروع). حال باید دید این ترکیب تا به حال چه تغییراتی کرده است؟

نویسنده با بررسی دوره‌های مختلف، معتقد است که: بعد از به توپ بستن مجلس، سلطنت مشروع حاکم بود، که مشروعیت خود را از شیخ فضل الله گرفته بود؛ پس از آن، با یک دوره هرج و مرج روبرو هستیم و به دوره رضاخان می‌رسیم، که عناصر مردم و مشروعیت حذف می‌شوند و تنها سلطانیسم یا به قول ساختارگرایان، دولت مطلقه، باقی می‌ماند. پس از شهریور (۱۳۲۰) به یک دوران هرج و مرج می‌رسیم تا دوران مصدق، که هر سه عنصر در کنار هم حضور دارند؛ اما غلبه با سلطنت مشروطه است. بعد از آن تا انقلاب اسلامی دوران سلطنت مطلقه است. اما در دوران انقلاب اسلامی، تا درگذشت امام خمینی ره، به حدی جاذبه امام قوی بود که، مغناطیس آن هم، توده مردم و هم دستگاه روحانیت را، به سمت خود جذب نموده بود. و لذا با نوعی بسیج توده‌ای، ایشان می‌توانست هر لحظه جمهور را به نمایش بگذارد. در شرایط کنونی با تعمیم دو دیدگاه نمادگرایی و ساختارگرایی، باید گفت با کم کردن قدرت، مانور رانت نفت و گسترش بوروکراسی و سیاست‌های پوپولیستی اقتصادی، بعد از جنگ، دولت ناچار بوده است به خصوصی‌سازی روی بیاورد. در این راه نیز حق تقدم با اینستارگران انقلاب، یعنی رزمندگان و خانواده شهدا و... و همچنین بخش اعظمی از بوروکراسی، که خود را با بیرون از ساختار دولت پیوند زده، می‌باشد. بنابراین در کنار شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری، خیل عظیمی از نوکیسگان لشکری و کشوری به وجود آمدند که، با اسلاف خود متفاوتند. با گسترش شهرنشینی و سطح سواد و دسترسی به رسانه، طبقه جدیدی از مزدبگیران یدی و فکری به وجود آمد، که مطالبات سیاسی خاصی دارد. با باز تولید دوگانه‌ای که دولت در شیوه معیشت مردم، به وجود آورده است، خودبه‌خود منابع مشروعیت، دوگانه شده است.

از نظری در وضعیت حاضر، که قرائت رسمی از قانون اساسی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه است؛ باید مقدمات و محدودیت‌های هر دو، پایه حکومت شناسایی شده و تاکتیک‌ها برای پیشبرد امر دموکراسی تعیین شود. راه ایرانی توسعه سیاسی، سنتزی خواهد بود، از دو تجربه انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی؛ یعنی کماکان در عصر مشروطیت به سر می‌بریم و نمایندگانی از جانب توده‌ها در بوروکراسی حضور داشته باشند و از سویی دیگر رهبرانی

بازتاب اندیشه ۶۹
۸
مشروطیت،
سلطانیسم و
مشروعیت

محلی، مردم رارهنمایی نمایند و اصلاحات با استفاده از الگوی «فشار از پایین، چانه زنی در بالا» که بخش اول آن، برگرفته از تجربه انقلاب اسلامی و بخش دوم آن، برگرفته از تجربه انقلاب مشروطه است، ادامه یابد. وی معتقد است، اگر به فرض، اصلاح طلبان در هشت سال گذشته نتوانسته‌اند به وظایف خود عمل کنند، نافی تئوری یاد شده نیست؛ چون به هر حال منافع مشروعیت در ایران چندگانه است و ناگزیر نهال‌های جدید، برای پیگیری مطالبات دموکراتیک مردم، در درون دستگاه سیاسی کشور پدید خواهد آمد. پس نباید این امکان را به عنوان پدیده‌ای ناهنجار، به‌طور کلی نفی کرد.

● اشاره

نظریه مطرح شده در این مقاله از جهات متعددی قابل تأمل است:

۱. این فرضیه که [شکل‌گیری یک طبقه فئودال در اواخر قاجاریه همانند طبقه اشراف در اروپا، در ساخت قدرت موسوم به استبداد شرقی، موجب دوگانه شدن منابع مشروعیت شد] فرضیه صحیحی نیست؛ زیرا اولاً، اگر مراد از طبقه فئودال، همان ملاکین و زمین‌داران عمده باشند، چنین افرادی در اواخر قاجاریه پدید نیامدند؛ بلکه چنین قشری از قدیم در جامعه ایران وجود داشته و کسانی که قائل به وجود فئودالیت در ایران هستند، شروع فئودالیت در ایران را، حداقل زمان ساسانیان، دوره خسرو انوشیروان، می‌دانند.^۱ بنابراین ملاکین در ایران از زمان‌های بسیار قبل‌تر از قاجاریه، بوده‌اند. برخی از طریق احیاء زمین‌های بایر، مالک املاک متعدد شده‌اند، که از آن جمله می‌توان، به زمین‌های احیایی میرزا آقاسی اشاره کرد. در برخی زمان‌ها مثل زمان ایلخانان از آنجا که دولت انگیزه‌ای برای احیاء زمین‌ها نداشت، این زمین‌ها را به بخش خصوصی واگذار می‌کرد.^۲ برخی از زمین‌ها هم از طریق خالصه‌جات دولتی، به افراد واگذار می‌شد. اصولاً بخشش زمین توسط پادشاه به دیوانیان و لشکریان، اختصاص به دوره قاجاریه نداشته، بلکه به تعبیر لمبتون از روزگاران قدیم در ایران، چنین روشی در میان پادشاهان معمول بوده است. با بخشش زمین توسط پادشاه، چنین طبقه‌ای ایجاد شود.^۳ ثانیاً بین زمین‌داران و ملاکین ایرانی و فئودالان اروپایی، تفاوت بسیار زیادی وجود دارد.^۴ یکی از مهم‌ترین

۱. ر.ک: گنویدن گرن، فئودالیسم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، نشر فطره، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳

۲. ر.ک: حمدانہ مستوفی؛ تاریخ گزیده مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، صص ۵۶۲-۶۲۳

۳. آن‌کی.اس لمبتون؛ مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر، تهران، ۱۳۲۵، ص ۵۰

۴. ر.ک: عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۴، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۷۹، صص ۷۰ و ۷۱

تفاوت‌های این دو نوع زمین‌داری این بوده است که، در فنودالیزم اروپایی، وقتی زمین به قیمت خاصی فروخته می‌شد، این قیمت، بهای زمین همراه با کارگر مربوطه آن بود. درحالی‌که در ایران این‌گونه نبود، بلکه فقط زمین فروخته می‌شد. در اروپا شاه در حقیقت نمایندگی طبقه اشراف را داشت ولی در ایران، شاه، خود ایجادکننده طبقه بوده و لذا در رأس طبقات بوده است. بر این اساس نوع رابطه شاهی که در حکم نمایندگی یک طبقه است، با نوع برخورد شاهی که در رأس یک طبقه است قطعاً متفاوت خواهد بود. همچنین باید گفت سلطانیسم ماکس وبری که در این مقاله مورد استناد و شبیه‌سازی با پادشاهی ایران قرار گرفته؛ به معنای خاصی است که قابل اطلاق بر پادشاهی ایران نیست.^۱ ثالثاً، برخی از نظریات موجود، دقیقاً در مقابل نظریه نویسنده، بر این اعتقاد هستند که، اساساً در ایران هیچ‌گاه طبقه فنودال^۲ و به دنبال آن بورژوازی شکل نگرفته است.^۳ در همین راستا برخی نیز معتقدند که، نظام موروثی موجود در ایران، یکی از موانع شکل‌گیری فنودالیت در ایران بوده است. اساساً تحلیل جامعه ایران در قالب الگوهای تحلیلی فوق، توسط بسیاری از نظریه‌پردازان، قابل قبول نیست.^۴

۲. نویسنده معتقد است [به دلیل گنجاندن طرح نظارت شیخ فضل الله در قانون اساسی مشروطه، حاکمیت ایران سلطنت مشروطه مشروع شد. بر همین اساس هم معتقد است، از آن زمان سه عنصر مردم، سلطنت و نهاددین در رژیم حاکم وجود داشته و در دوره‌های مختلف دچار تحولاتی شده است.] درحالی‌که می‌دانیم علت مبارزه شیخ با روند مشروطه و تحریم مشروطه به‌رغم گنجاندن این بند، در متمم قانون اساسی، عدم پایبندی عملی به این مسئله بود؛ هر چند به‌طور ظاهری در قانون گنجانده شده بود. اگر این مسئله که خواسته شیخ بود، تأمین می‌شد، که شیخ به تحصن عبدالعظیم نمی‌رفت.^۵ بنابراین نمی‌توان گفت در آن زمان این سه عنصر در رژیم حاکم وجود داشته‌اند.

۳. همچنین نویسنده در بررسی وضعیت سه عنصر سلطان (سلطنت)، مردم

۱. ر.ک: عبدالله شهبازی؛ سلطانیسم ماکس وبر و انطباق آن بر عثمانی و ایران: بررسی انتقادی مندرج در

فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۵

۲. ر.ک: محمدعلی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد

رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، چاپ دهم، ۱۳۸۳، صص ۵۶-۵۹

۳. ر.ک: کاظم علمداری، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟ نشر توسعه ایران، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۶۹.

البته قابل ذکر است که تحلیل این کتاب در رابطه با علت عقب‌ماندگی ایران مورد قبول ما نیست و فقط بحث عدم شکل‌گیری فنودالیسم غربی در ایران مورد نظر و استناد این بخش از مقاله است.

۴. ر.ک: محمدعلی کاتوزیان، پیشین، ص ۶۳

۵. ر.ک: مهدی ابوظالبی؛ از مطلق مشروطه تا مشروطه مطلق، مندرج در آموزه ج ۵ (مشروطه؛ فقیهان و

اجتهاد شیعه) مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت ایران و نقش اجتهاد شیعه در آن، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۳، صص ۳۳۹-۲۴۷

(مشروطه) و نهاد دین (مشروع) در حاکمیت در دوران حیات امام خمینی^ع، نوع بیانی که دارد، حاکی از این است که، معتقد است این سه عنصر به این ترتیب در حاکمیت وجود دارند: [امام نماد عنصر اول (سلطان) و به میدان خواندن مردم و روحانیت، از طریق نفوذ و جذابیت خاص حضرت امام(ره) نماد عنصر دوم (مشروطه) و عنصر سوم (نهاد دین). درحالی که اولاً، ایجاد همسانی بین حاکمیت امام در قالب ولایت فقیه با سلاطین دوره‌های سلطنت مشروطه، امری غیرقابل قبول است. ثانیاً وی حضور دو عنصر مردم و روحانیت را، در قالب نفوذ ویژه امام بر آنها، که در برخی مقالات دیگر خود، این نوع نفوذ را از نوع کاریزمای وبری می‌داند؛ تصویر می‌کند و همچنین این حضور را در قالب بسیج توده‌ای می‌داند؛ که قائل شدن این نوع اقتدار کاریزماتیک برای امام و بسیج توده‌ای به معنای خاص غربی برای حضور مردم محل نقد و تأمل است؛ چرا که این نوع تصویر از رابطه مردم و روحانیت با امام خمینی(ره) به نوعی حاکی از کنش عاطفی و فقدان کنش عقلانی است. درحالی که، رابطه مردم و روحانیت با امام، رابطه مقلد با مرجع و حاکم شرع و نایب الامام^ع است، که رابطه‌ای کاملاً عقلانی است.^۱

۴. وی همچنین با بیانی که در مورد موقعیت ایران بعد از جنگ دارد، [با استفاده از تعبیر ولایت مطلقه و تشبیه دقیق آن به دوران مشروطه، چنین القاء می‌کند که، در این دوران، عنصر مردم وجود ندارد و ولایت مطلقه چیزی شبیه سلطنت مطلقه است.] درحالی که می‌دانیم بر اساس آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است، در نظام سیاسی ایران، علاوه بر نقش فقیه به عنوان حاکم، مردم نیز به انحاء مختلف (مستقیم یا غیر مستقیم) در تصمیمات حکومتی و حتی تعیین حاکم و نظارت بر رفتار وی نقش دارند. لذا نمی‌توان گفت که در این دوره عنصر مردم وجود ندارد.

۵. اشکال اساسی این نظریه این است که، بر مبنای نظریات مارکسیستی شکل گرفته است؛ که اقتصاد را، زیربنا و شیوه تولید را، مبنای تحولات سیاسی - اجتماعی می‌دانند؛ عمده‌ترین علت شکل‌گیری نهضت مشروطه، بیداری مردم و بالارفتن آگاهی سیاسی - اجتماعی آنها بود؛ که این بیداری نیز ریشه در تحولات تاریخی متعددی داشت؛ که بحث شیوه تولید، نقش عمده‌ای در این زمینه ندارد.^۲

۱. در رابطه با مشکلات تحلیل حرکت امام خمینی(ره) بر اساس اقتدار کاریزماتیک و بسیج توده‌ای ر.ک: حمید پارسانیا؛ هفت نظریه برای اصلاحات، مندرج در عبدالوهاب فرات؛ انقلاب اسلامی؛ چالش‌ها و بحران‌ها انتشارات معارف، قم، ۱۳۸۱

۲. ر.ک: موسی نجفی، موسی فقیه حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۱، صص ۲۶۹-۲۳۹